

بحران در خراسان بزرگ چالش خلافت عباسی و معارضان

زهرة علی پور اول^۱
محمدعلی علیزاده^۲
محمدنبی سلیم^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۲

چکیده

امنیت خراسان بزرگ به مثابه منطقه ای سوق الجیشی و اثرگذار در اداره سرزمینهای خلافت شرقی، هیچگاه از نظر خلفای عباسی قابل چشم پوشی نبود. پیوند این ناحیه با فرارود یا اصطلاحاً ماوراءالنهر و وجود شهرهای آباد، شوارع تجاری و اراضی حاصلخیز، ضرورت لحاظ کردن سیاست جدی و پرهزینه را برای اداره خراسان به خلفا گوشزد میکرد. اما ناآرامی های مستمر و فقدان مدیریت جامع در این خطه، نه تنها بر کاهش درآمد خلافت تاثیر داشت، بلکه بر ایجاد نابسامانی در ماوراءالنهر و تشدید بحران سیاسی نیز اثر مستقیم می گذاشت. پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، درصدد پاسخ بدین پرسش است که در دوره نخست خلافت عباسی، عمده ترین گروه های معارض در خراسان بزرگ، چگونه به ایجاد بحران و جلوگیری از استیلای پایدار خلفا کمک کردند؟ نتیجه یافته ها حاکی است که در دوره اول خلافت عباسی، با وجود بهره مندی خلفا از اقتدار نظامی، به دلیل تعدد مخالفان داخلی و خارجی و تغییرات پیاپی در موازنه قدرت، امکان ایجاد ثبات پایدار فراهم نشد. پس از قتل ابومسلم، تقابل خلفا و شش گروه معارض، بر دامنه بحرانهای سیاسی و اجتماعی در خراسان بزرگ اضافه گردید و تا زمان برآمدن طاهریان و سامانیان، مانع تحکیم قدرت مرکزی و محدود سازی تحرک ترکان شد.

کلیدواژه‌ها: خراسان، خلافت عباسی، ماوراءالنهر، گروه های معارض، قرون ۲-۳ هـ ق

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران

^۲ استادیار گروه تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. نویسنده مسئول dr_lzdh@yahoo.com

^۳ استادیار گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

بیان مساله

حیات و تداوم خلافت عباسی از ظهور تا اضمحلال، به نحوی با تعامل سیاسی-اجتماعی نظام خلافت با سرزمینهای تابعه گره خورده بود. همان گونه که خراسان و خراسانیان در براندازی سلطه بنی امیه و برآمدن بنی العباس نقش سرنوشت سازی داشتند، در دوره اول زمامداری آل عباس، خراسان از دیدگاه خلافت بغداد نقش اول را داشت. وجود این پهنه جغرافیایی وسیع با مجموعه ای از اقوام و امکانات مالی و دسترسی به راه ابریشم و.. وابستگی خلافت را به حیات سیاسی و اجتماعی-اقتصادی خراسان بزرگ و مناطق همجوار آن، تایید می کرد. لذا چالش های روابط خلیفگان بغداد با خراسان، از اهمیت این خطه نمی کاست. خلفا به درستی دریافته بودند، بر همان سیاق که حمایت اهل خراسان، فرزندان عباس را بر سریر خلافت نشانند، تقابل و تعارض خراسانیان نیز می تواند آنها را از تخت فرو کشاند.

در دوره نخست خلافت عباسی، گروه های معارضی مانند: اقلیت شیعه در برخی مناطق، طرفداران ابومسلم و داعیه داران خونخواهی او، والیان و سرداران خودمختار ایرانی و عرب، متنفذین محلی و هم چنین، دشمنان خارجی خلافت اسلامی یعنی چینی ها و ترکها، هر کدام با تشدید ناامنی و ایجاد مزاحمت برای خلیفگان بغداد، بحران آفرینی کردند. به صورتی که بر انبوه مشکلات اداره این ولایت پهناور و دردسر آفرین، افزوده شد و استمرار ناامنی و تضادهای داخلی، امکان اصلاح امور و ثبات مدیریتی را سلب نمود. وضعیتی که به افزایش تنش ها و بحرانهای سیاسی و اجتماعی منجر شد که یکی از مصادیق عینی آن، نفوذ ترکان در خراسان و فرارود و زمینه سازی برای جداسری فرارود و استقلال طلبی مناطق مختلف در خراسان بزرگ بود.

اما، ناحیه فرارود یا ماوراءالنهر بعنوان یکی از نواحی متصل به خراسان جایگاه ویژه ای در سیاست خارجی عباسیان داشت، اهمیتی که با توجه به لزوم تداوم فتوحات اسلامی و نیز ارتباط ماوراءالنهر و شهرهای آباد آن چون سمرقند و بخارا با جاده

ابریشم و مرکز آسیا، از چشم خلفا دور نبود. گرچه خراسان و ماورالنهر دو منطقه نسبتاً متفاوت از هم بودند، اما ویژگیهای اجتماعی-اقتصادی مشترکی داشتند که بعدها با سرنوشت یکسان سیاسی آنها گره خورد. شایان ذکر است که در عهد ساسانی، خراسان و فرارود از نظارت توامان لشکریان دولتی و روحانیت زرتشتی به دور ماند و از درگیر شدن در جنبش های مانوی و مزدکی کناره جست، و در نتیجه تقریباً از نوعی ثبات نسبی برخوردار گردید. هم چنین، به دلیل توسعه شهرنشینی در این نواحی، قشرهای خودآگاه و متمکن شهری، به پویشهای آزادانه اجتماعی و اقتصادی دست زدند. از جمله دهگانان و فعالان اقتصادی. اینان همان گروه هایی بودند که با بهره مندی از شرائط مساعد استیلای نظام اسلامی، به خدمت فاتحان عرب درآمدند و ضمن حضور در عرصه سیاسی، به تلاش برای ارتقاء جایگاه اجتماعی و آموزش فرهنگ ملی مبادرت کردند. آنها با احیای آداب کهن و آموزش شیوه اداره کشور به خلفا، در رشد و شکوفائی همه جانبه خراسان بزرگ در قرون نخستین هجری قمری نقش موثری ایفاء نمودند.

مساله اصلی در این پژوهش، بررسی مهمترین مانع تثبیت جایگاه خراسان در نظام کشورداری خلافت عباسی است. این که چرا علی رغم نقش کلیدی و اساسی خراسان در برآمدن خلافت جدید-که به دلیل توسعه ارضی به شرق و نقش کارگزارانه ایرانیان، کارآمدتر و عادلانه تر از خلافت اموی تلقی می شد، خراسانیان نتوانستند در روند مدیریت جهانی خلافت عباسی، حضور موثرتر و ماندگارتری داشته باشند. بخشی از این ناکامی، به بحران های سیاسی و اجتماعی ناشی از کشاکشهای نظامی در خراسان بزرگ مرتبط بود که باعث شد، خلفای بغداد از معاضدت اهل خراسان اجتناب کنند، تا زمانی که تحلیل توان نظامی، آنها را به استقلال خراسان ناگزیر نمود.

پیشینه تحقیق

درباره جایگاه خراسان و فرارود در سیاست عباسیان و نیز تعامل و تقابل خلفا و اهل خراسان، مقالاتی چند در دسترس است. لیکن بیشتر این آثار، از جنبه نقش آفرینی خراسانیان در برآمدن عباسیها یا شورشهای خراسان در دوران عباسی به مساله نگریسته اند و به موضوع دسته بندی مخالفان بنی عباس یا سرنوشت مشترک خراسان و ماوراء النهر اشاره کافی و مبسوط نداشته اند.

فروخ (۱۳۷۵) در مقاله «ماهیت جنبشهای ایرانیان در دوره نخستین خلافت عباسی» عمدتاً بر جنبشهای ایرانی ضد خلافت عباسی و با محوریت انتقام از خون ابومسلم تکیه داشته است. نویسنده که کمی با تعصب عربی به قضایا نگریسته است، غالب جریانهای معارض با عباسیان را به خصلت استقلال طلبی و ضد عربی ایرانیان منتسب و تعبیر کرده است و صرفاً بر تضاد عرب و عجم در خراسان بزرگ و فرارود و.. متکی بوده است

رئیس السادات، (۱۳۸۰) در کتاب «تاریخ خراسان در سده نخست هجری» طی سه فصل به شرح فتوحات اعراب در خراسان پرداخته و تاریخ منازعات را بر اساس روند فتوح دنبال کرده است. هرچند کتاب به دوره امویان اختصاص دارد، اما متضمن داده های معتبر از شرایط خراسان و ماوراءالنهر در دوره گذر از عهد ساسانی به دوران اسلامی است. با وجود تمرکز نویسنده بر واقعه نگاری، در مواردی به تحلیل سیاست خلفا و بررسی اوضاع اجتماعی و اقتصادی خراسان بزرگ توجه خاص داشته که برای فهم دوره عباسی نیز مهم است.

سرخلیل (۱۳۸۷) در مقاله «جنبش های ایرانیان در عصر اول عباسی» به مساله نهضت های ایرانیان علیه استیلای خلافت عباسی طی سالهای ۱۳۲ تا ۲۳۲ ق و دوره اول خلافت عباسی پرداخته است. در این دوران، گرچه ایرانیان جایگاه مهمی در امور سیاسی داشتند؛ اما ضمناً جنبشهایی را پدید آوردند که خلفا را با چالش روبرو کرد.

نویسنده کوشیده با بررسی عوامل شکل گیری این جنبشها بر اساس نظریه ابن خلدون، به معرفی مهم ترین جنبشهای ایرانی این عصر پردازد.

تبارکی، مرتضی و پرویش، محسن (۱۳۹۰) در مقاله «اوضاع سیاسی خراسان از ورود اسلام تا پایان خلافت امویان» به بررسی رخدادهای خراسان بزرگ در قرن اول هجری و با تکیه بر فتوحات و منازعات نخستین پرداخته اند. در این پژوهش بر اختلافات قبیله‌ای، قیام استقلال طلبانه علیه سلطه امویان و زمینه های واژگونی سیطره بنی امیه بر خراسان، تکیه شده و صرفاً عوامل اداری و اجتماعی، عامل نابسامانی قلمداد شده اند.

گنجی هرسینی (۱۳۹۳) در پایان نامه کارشناسی ارشد با عنوان «اوضاع سیاسی و اداری خراسان از آغاز حکومت عباسیان تا ظهور طاهریان» معتقد است خراسان این زمان، تحولات گسترده ای را در زمینه سیاسی، نظامی، اجتماعی و اداری شاهد بوده است. از جمله بحرانهای سیاسی و اجتماعی که به دلیل مشکلات اقتصادی، موقعیت مرزی، وسعت زیاد و وجود اقوام گوناگون حادث شد. گرچه اشاره نویسنده به بسترهای واگذاری اداره خراسان به عنصر ایرانی قابل تامل است، اما تمرکز بر توصیف نظام اداری را میتوان ایرادی بر آن دانست.

شجاعی مهر (۱۳۹۶) در کتاب «درآمدی بر تاریخ اسلام در فرارود از آغاز تا برآمدن ترکان» به بررسی منابع تاریخی و جغرافیای فرارود در دوران باستان و سپس در بخش دوم طی سه فصل به وقایعنگاری ماوراءالنهر از فتح اعراب تا ۲۲۷ ق پرداخته است. در بخشهای از کتاب، نویسنده با تحلیل در باره نقش اقشار اجتماعی و وضع اقتصادی این نواحی، فرصت شناخت اوضاع تمدنی خراسان بزرگ و فرارود را به دست داده است.

یحیایی و گنجی هرسینی (۱۳۹۷) در مقاله «الیان عباسی و تحولات سیاسی زمان آنها از روی کار آمدن عباسیان تا برآمدن طاهریان» به معرفی و دوران حکومت الیان

خراسان در دوره اول عباسی اهتمام داشته و کوشیده اند تا جایگاه و کارکرد این ولات را مورد تامل قرار دهند. با این وجود، مقاله حاضر به تحلیل دقیق از چگونگی اداره خراسان و ارتباط والیان با سیاست عباسیان اشاره لازم را ندارد.

فتح اسلامی خراسان بزرگ

نام خراسان با بسیاری از حوادث مهم تاریخی گره خورده است، این سرزمین پهناور به عنوان یکی از مراکز مهم تمدن و فرهنگ ایران، از دیرینگی و پوششگری بسیار برخوردار است. خورآسان یا سرزمین خورشید در عرف عام به معنی خاور زمین توصیف می شده است (لسترنج، ۱۳۷۳: ۴۰۸). و این وجه در لغتنامه ها نیز ورود پیدا کرده تا جائی که خراسان را مترادف مشرق دانسته اند (معین، ۱۳۶۴: ج ۵/ ۴۷۶؛ تبریزی، ۱۳۶۱: ج ۲/ ۷۲۳). در اهمیت آن همین بس که از روزگار هخامنشیان تا برافتادن ساسانیان، ایالات خراسان و متعلقاتش به عنوان یک ولایت مرزی اما سوق الجیشی و مهم تلقی شده و قلمروی ارضی آن، دائماً در حال تغییر بوده است. چنانکه در دوران اشکانی، خراسان با عنوان ایالت پارت، حدود دریای کاسپی تا آمودریا و آریانا و باکتیریا را در برمی گرفته است (مشکور، ۱۳۷۱: ۶۷۲). در دوره ساسانیان، اداره این سرزمین گسترده برعهده سپهبدی بود با لقب «پاذوسبان» که همراه با چهار مرزبان، بر خراسان بزرگ نظارت داشت (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۱۷) با اینکه اعراب خراسان بزرگ را به چهار بخش یا اصطلاحاً «ربع» تقسیم کردند، (ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۷۱)، اما به تدریج، مشکل اداره این سرزمین گسترده و تحرک اقوام و تغییرات اقلیمی یا سیاسی، فرارود را از خراسان جدا نمود.

بر پایه بررسی متون کهن، نویسندگان و جغرافی دانان در الحاق ماوراءالنهر به خراسان اختلاف نظر داشته اند. برخی آن را جزئی از خراسان بزرگ دانسته اند (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۱۱۷؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۷۲-۶۸؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۶۷) و برخی دیگر، جیحون را مرز میان دو ایالت ذکر کرده اند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۰۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱:

ج ۱، ۴۳). به زعم نگارندگان، علل عمده این اختلاف نظر، میتواند ناشی از پیوستگی خراسان با مناطق مجاور مرزی، تغییرات مداوم در تقسیمات اداری و فقدان حاکمیت یکپارچه در خراسان بوده باشد. اگر هم ماوراءالنهر دارای استقلال جغرافیایی بوده، به لحاظ سرشت و سرنوشت یکسان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، تابع خراسان بوده است و تنها با اسکان فراگیر و استیلای پایدار ترکان بود که ماوراءالنهر به طور کامل مستقل شد (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/۴۳۴). اما در دوران عباسی، اداره ماوراءالنهر توسط امیر خراسان صورت گرفته و تصمیم گیری خلفا، شامل هر دو خطه می شد.

شاید این به خاطر زیرکی و آینده نگری خراسانیان بود که متعاقب فتوحات سریع اعراب مسلمان، به امید برقراری آرامش و توسعه سیاسی-اجتماعی و نیز بر خورداری از معافیتهای مالی، با عقد پیمانهای تسلیم فاتحان شدند و در نتیجه، فتح خراسان به دشواری و کندی صورت نگرفت. این میتواند عامل اثرگذاری بر نگرش روادارانه و بعضاً مسئولانه برخی از حکام به خراسان بوده باشد. چنانکه اصلاحات اقتصادی نصر بن سیار، متوجه منافع خوانین محلی خراسان شد (لمبتون، ۱۳۶۲: ۷۵-۷۶) یا پذیرش تلفیق مناسک اسلامی با آداب ملی، نظیر تسامح مذهبی در مورد اهالی سغد به روند اسلام پذیری عامه کمک نمود.

اگرچه ایران در دوران خلافت عمر بن خطاب تسخیر شد، اما سرزمین های شرقی نظیر خراسان و فرارود تا روزگار خلافت مروانیان به تصرف مسلمانان در نیامد. در عهد اموی سرداران عرب به طمع تاراج و کسب منصب، در راس قوای عشایری خود، عازم شمال شرق ایران شدند تا روند فتوحات را به صوب چین و ماچین استمرار بخشند. البته، در کنار انگیزه های مادی، مقاصد معنوی نیز در این شوق و ذوق مؤثر بود. زیرا اعتقاد مطوعه و غازیان این بود که جنگ با پیروان ادیان دیگر نبردی مقدس است و غنایمی هم که از این امر به دست می آید، پاداشی از جانب خداوند است.

از آن جا که تصرف فرارود، لازمه تکمیل فتوحات شرقی و جهاد با مشرکان تلقی می شد، پیشرفت قشون عرب به فرارود، طی سه دوره متمایز صورت گرفت:

۱- سالهای ۳۱ تا ۸۶ ق یا به تعبیری دوره مقاومت خواص و بی تفاوتی عوام.

۲- سالهای ۸۶ تا ۹۶ ق و دوره سازش خواص و فشار بر عوام برای مصالحه که مقارن با ورود قتیبه بود.

۳- سنوات ۹۶ تا ۱۲۸ ق و دوره مقاومت و سازش خواص و اطاعت عوام برای کاهش فشارهای اجتماعی و اقتصادی (شجاعی مهر، ۱۳۹۶: ۱۰۰-۱۰۱) بدین ترتیب، اعراب با گذر از جیحون به خاک فرارود وارد شدند و خود را برای پیشروی به قلب آسیا آماده ساختند.

شرح فتوحات قتیبه بن مسلم باهلی در فرارود از سال ۸۶ هـ ق و منقاد شدن بلخ و مرو و سمرقند و بخارا و... از حوصله این مقاله خارج است. تنها باید گفت که بر خلاف فتح خراسان در عهد خلفای راشدین که عموماً با انگیزه جهاد و نشر اسلام صورت گرفت، در دوران اموی، چون حکومت شهرها و نواحی به مقاطعه به سرداران داده می شد، والیان عرب، از اعمال زور و اخذ خراج گزاف از مردم پرهیز نداشتند و بر دارایی خود می افزودند و در لفافه ترویج اسلام، قبایل عرب و گاهی نیز، مخالفان را به سرزمین های دور از مرکز گسیل می داشتند (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۲/۴۱۷) سیاستی نابخردانه که باعث تشدید بحران و افزایش اعتراضات و در نتیجه در دسرافرینی برای خلیفگان می شد.

خراسان و فرارود در گذار از استیلای امویان به حاکمیت عباسیان

در سال ۱۳۲ هـ ق با تأسیس خلافت عباسی، نقش خراسان بزرگ و ماوراءالنهر در فرایند سیاسی جهان اسلام عیان تر و افزون تر شد. انتقال مرکز خلافت به بغداد، نشان از پیوند سرنوشت خلافت با ایران داشت. خاصه که نفوذ ایرانیان در دستگاه دیوانی بغداد قوت گرفت و همزمان جریان امتزاج فرهنگ ایرانی و اسلامی در نقاط

مختلف به تدریج صورت گرفت. در حالیکه در دورهٔ امویان، کانون فرماندهی ولایات شمال شرقی ایران در عراق عرب قرار داشت و مسائل خراسان بزرگ توسط والی کوفه نشین عراق حل و فصل می شد. در سال ۸۰ هـ ق، حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق، مهلب بن ابی صفره را به امارت خراسان فرستاد (یعقوبی، ۱۳۶۶، ج ۲/۲۲۷). اما در عصر عباسی، این نواحی والیان مستقل داشتند و کوفه دیگر، حاکم نشین خراسان بزرگ نبود.

اولین والی امویان، عبدالله بن عامر بن گریز بود که در سال ۴۱ هـ ق از جانب معاویه به امارت خراسان منصوب گشت. ولی به دلیل نرمش سیاسی، جایش را به زیاد بن ابیه و سپس پسرش عبیدالله داد. از زمان ولایتداری عبیدالله و سال ۵۳ هـ ق بود که اعراب در خاک فرارود نفوذ کردند (طبری، ۱۳۶۲: ج ۷/۲۸۵۹). نخستین سردار عرب که بیشترین پیشروی را به فرارود انجام داد، سعید بن عثمان بود که سمرقند را فتح کرد و سپس سرداران دیگر، از طریق جنگ یا صلح، شهرهای مهم این خطه را اشغال کردند. اما تا پیش از انتصاب قتیبه بن مسلم به ولایتداری خراسان بزرگ، فتوحات ناپایدار و بدون برنامه ریزی بود و هر بار فاتحان پس از تصرف بلاد و گرفتن غنائم باز می گشتند. که نشانه ای است از عدم تمایل امویان به استقرار و تثبیت قدرت. در نتیجه همین عامل بود که روند اسلام پذیری هم بسیار کند بود. زیرا « نه فاتحان چندان بهایی به اشاعه اسلام می دادند و نه ساکنان چندان تمایلی به پذیرش آیین اسلام داشتند» (فرای، ۱۳۵۸: ۷۴).

فتح نهایی مناطق مهم و شهری فرارود، که بالطبع به ثبات اوضاع در خراسان وابسته بود، با پشتوانه راهبرد نظامی حجاج و قتیبه صورت گرفت (شجاعی مهر، ۱۳۹۶: ۱۰۴) تا جائی که خاقان چین از دامنه پیشروی های قتیبه ترسید و خواهان صلح شد. اما در فرجام، قتیبه نتوانست خلافت اموی را متوجه بایستگی سیاستی منطقی و پایدار در مورد خراسان بزرگ کند و دست به شورش شد که به شکست و مرگ وی

انجامید. در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز که اصلاحاتی مبتنی بر تطابق فتوحات و سیاست حکومت با شرایع اسلام صورت گرفت و حتی تسخیر اراضی جدید ممنوع شد، والیان خراسان به بهانه های گوناگون از اجرای اصلاحات سرباز زدند و مدتی بعد، اوضاع مالی و سیاسی خراسان و فرارود به منوال سابق بازگشت. سپس، فرایند نارضایتی علیه امویان وارد مرحله جدیدی شد. اشراف محلی، در برابر خواسته های اعراب مبنی بر افزایش فشار مالیاتی مقاومت کردند و مردم نیز همراه شده و شورشهای همگانی شکل گرفت که به زوال قدرت امویان انجامید.

حتی در دوران فرماندار مردمی خراسان یعنی نصر بن سیار، به دلیل اختلافات داخلی میان اعراب و تضعیف امویان (گیب، ۱۳۳۷: ۱۴۲)، فرصت اصلاحات ممکن نشد و وقت نصر به سرکوب شورشهای ضدخلافت سپری گشت. شورشهایی که به داعیان عباسی فرصت داد تا با هدایت نظامی ابومسلم به استیلای امویان بر خراسان و فرارود خاتمه بخشند.

در این جابجائی قدرت، سرنوشت خراسان بزرگ و فرارود تغییر محسوسی داشت. در عهد عباسی، مساله بحران آفرین و اصلی، دیگر مبارزه اعراب با ساکنان بومی نبود، بلکه شروع نهضت‌های سیاسی و مذهبی علیه دولت مرکزی بود. در حالی که در عهد اموی، سرداران عرب به بهانه جهاد، به تصرف اراضی می پرداختند، در دوران عباسی، والیان انتصابی خلیفه، به انگیزه دفع شورش روافض، عزم یورش به نواحی می نمودند. (یحیایی و گنجی هرسینی، ۱۳۹۷: ۱۴۴). شاید الگوی آنها برای چنین اقداماتی، کوشش ابومسلم بود که به عنوان نخستین و برجسته ترین سپهسالار بنی عباس، قیام های محلی در خراسان و ماوراءالنهر را درهم شکست. وی که در مرحله نخست توانسته بود اقشار مختلف را در خراسان زیر پرچم عباسیان متحد سازد، پس از پیروزی، مصلحت دید که خراسانیان را تحت انقیاد حکومت مرکزی نگاه دارد، تا از نیروی آنها در مواقع لازم بهره بگیرد. به ویژه که در میان هم‌زمان خود حریفانی

داشت که لازم بود آنان را از میدان به در کند. از این رو، ابوداود خالدبن ابراهیم و زیاد بن صالح خزاعی و فرزندان کرمانی را از صحنه حذف کرد (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/ ۴۲۸). اما پیش از آن که خود را یکه تاز عرصه ولایتداری خراسان بزرگ کند، با قیام شیعیان در بخارا و سپس بدگمانی خلیفه روبرو شد و نتوانست داعیه قدرت طلبی خویش را محقق سازد.

معارضان خلافت در خراسان بزرگ

هر چند عباسیان با یاری اهل خراسان و حمایت اقشار متنغد محلی بر اموی ها غلبه کردند، اما می دانستند که طیف وسیعی از مردم جهان اسلام با زمامداری ایشان سر ستیز خواهند داشت. به ویژه که مدعای دروغین عباسیها در مورد رضایت به سروری آل محمد، پس از برتخت نشستن سفاح و ولایتعهدی برادرش منصور برملا شده و سرسخت ترین مدعیان پیشوائی یعنی شیعیان را خشمگین و ناراضی ساخته بود. در این زمان بود که مخالفان فرزندان عباس، علم طغیان برداشتند. هریک از گوشه ای و به مدعایی:

۱- ناراضیان شیعه

در سال ۱۳۳ ق قیامی در بخارا به رهبری شریک بن شیخ المهری برپا شد. او «مردی بود از عرب به بخارا باشیده، مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی، و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، و گفتی ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی باید» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶-۸۷). اعتراض شریک و همراهان او نشانگر این معنا بود که اولاً: شیعیان که در ماهیت دعوت بنی عباس تردید داشتند، چون خود را محق به خلافت می دانستند، نخستین واکنش ها را در برابر قدرت عباسیها نشان دادند. زیرا شیعه ها انتظار داشتند عباسیها بعد از پیروزی خلافت را به آل علی بسپارند. ثانیاً نتیجه برآمدن عباسیان، نه می توانست اعراب را راضی کند و نه هواخواهان ایرانی خلفا را. مکان جغرافیایی

قیام اهل بخارا نیز، گواه این مساله بود که معارضان آل عباس، در هر نقطه میتوانستند سر برآورند. به ویژه که مأموران عرب در بخارا و خوارزم نیز جانب شیخ المهری را گرفتند و با حمایت مردم بخارا، دامنه قیام بالا گرفت. با فراگیر شدن قیام، ابومسلم، سپاهی عازم بخارا کرد و جنگ به مدت ۳۷ روز در نزدیک بخارا ادامه داشت و «هیچ روز نبود الاظفر مرشیخ را بودی» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۷-۸۶). تا سرانجام در اثر ترفند یکی از سرداران ابومسلم و یاری بخارا خداه، شریک کشته شد و سر بریده او را نزد سفاح فرستادند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۹-۲۶۸). بعد از آن، باقی پیروان سرکوب شدند، شهر بخارا به آتش کشیده شد و اسیران را از دروازه ها آویختند. سپس قوای خلیفه به سمرقند رفت و در آنجا هم با عاصیان جنگید (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۹-۸۸). که این امر از پیوستگی شرائط دو شهر سمرقند و بخارا حکایت داشت و ظاهراً از این زمان به بعد، سیاست خلفا در برابر دو شهر به صورتی یکسان اعمال می شد.

در قیام شریک، طرفداران جنبش از اقشار مختلف شهری بودند که هم اعراب و هم بومیان در میان آنان حضور داشتند. برخلاف آنها، اشراف که در کوشکهای بیرون شهر می زیستند، از بخارا خداه یا قتیبه بن طغشاده که از هواخواهان ابومسلم بود، پشتیبانی می کردند: حاکمی محلی که خود نیز مدتی بعد در برابر حکومت عرب سر به طغیان برداشت. «... و از بعد طغشاده پسر وی قتیبه به ملک بنشست، مدتی مسلمان بود، اما مرتد گشت. در نهران ابومسلم... خبر یافت و او را بکشت» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۴).

۲- مهاجمان سرحدات: چینی ها

معارض دیگر عباسیان، دولت چین بود. در متون چینی از فرستادگانی نام برده شده که از طرف شاه بخارا در دهه اول تأسیس خلافت عباسیان به دربار اعزام شده بودند و در قتل بخارا خداه، مساله ارتباط او با چینیها مطرح بوده است (فرای، ۱۳۴۸: ۴۳-۴۲). ظاهراً، از جانب حکومت محلی بخارا، سفیرانی به چین اعزام شدند تا به کمک

چینیان، قوای عباسیان را شکست دهند و این همکاری پنهان بود که سر بخاراخدا را به باد داد. در سال ۱۳۲ هـ.ق، میان سپاه عباسیان و قوای چین جنگی رخ داد که نشان از تهدید ثغور دارالاسلام توسط ارتش بیگانه داشت. در این زمان، با وجود انقراض سلسله ترکان غربی در دشتهای ترکستان، هنوز یک دولت مقتدر از صحرانشینان تکوین نیافته بود و لذا چینی ها می کوشیدند از این خلاء قدرت سوءاستفاده کرده و نفوذ خود را در ماوراءالنهر افزایش دهند. به خصوص که شماری از امیران محلی با اعزام سفیران متعدد به دربار چین و حتی کسب القاب افتخاری از خاقان چین، بهانه لازم را به سلسله تانگ داده بودند(بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/ ۴۳۰).

در سال ۱۳۳ هـ.ق اخشید فرغانه با پادشاه چاچ از در ناسازگاری درآمد. اخشید از خاقان چین یاری خواست و او صد هزار مرد جنگی به یاری اش فرستاد. پادشاه چاچ در محاصره قرار گرفت و تسلیم شد. وقتی گزارش به ابومسلم رسید، زیاد بن صالح را به جنگ چینیا و متحدان اعزام داشت. آنها در ذیحجه ۱۳۳ در کرانه رود طراز در ماورای سیحون مصاف دادند و در نهایت مسلمانان پیروز شدند(ابن اثیر، ۱۳۷۳: ج ۷/ ۳۳۱۳-۳۳۱۴) نتیجه این نبرد چنان اهمیت داشت که به تعبیر یکی از خاورشناسان، سرنوشت آسیای میانه از آن جهت که کدام یک از تمدنهای چینی یا اسلامی بر آن حکمفرما باشد در این جنگ معلوم گردید(بارتولد، ۱۳۶۶: ۴۳۲) و به ادعای یک شرقشناس، این جنگ به نفوذ چینیا در غرب آسیای مرکزی پایان داد(گیب، ۱۳۳۷: ۱۴۹).

قتل بخاراخدا یا قتیبه بن طغشاده در سال ۱۳۳ یا ۱۳۴ هـ.ق توسط ابومسلم را باید در راستای ارتباط او و احیاناً سران امارتهای دیگر با چین، با هدف شکست اقتدار عباسیان در منطقه مد نظر قرار داد. اما اقدام قاطعانه ابومسلم در سرکوب والی بخارا، حاکمیت بغداد را بر تمام ماوراءالنهر توسعه داد(دنیل، ۱۳۶۱: ۹۵). و با چنین تدابیری، فرارود و خراسان، تا مدتها مورد تهدید جدی دشمن خارجی قرار نگرفت. هرچند

گهگاه، برخی قبایل ترک، به این نقاط تعدی نموده و بلافاصله منطقه را ترک می‌کردند (پرگاری، ۱۳۸۱: ۸۹). نیز، با وجود دفع ارتش چین، در ۱۳۴ هـ.ق، یکی از سرداران ابومسلم برای سرکوب والی منطقه کش اعزام شد و ضمن فتوحات، کالاهای تاجران چینی را هم غارت کرد. با این اقدام، چینها دچار تردید شدند و وقتی در سال ۱۳۵ هـ.ق فرمانروای اشروسنه از آنها یاری طلبید، به او پاسخ رد دادند (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/ ۴۳۲). بدین ترتیب، سیاست نظامی قاطعانه ابومسلم در مورد چین، ضمن حفظ ثغور شمالشرق، باعث هراس چین گردید و تا مدتها، از دست اندازی این کشور بر مناطق مرزی در آسیای مرکزی جلوگیری شد.

۳- خون خواهان ابومسلم

همان گونه که منصور به ابومسلم گفته بود: اگر ترا زنده نگه دارم، خدا مرا زنده نگه ندارد. کدام دشمن بزرگتر از تو دارم؟ (مسعودی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۲۹۵)، برای عباسیان تهدیدی بالاتر از ابومسلم نبود. اما جانبداری ایرانیان از ابومسلم، میتواندست خطری فزاینده برای خلافت نوپای عباسی باشد. نکته ای که سردمداران عباسی به آن وقوف داشتند، چنان که در زمان سفاح، منصور پیشنهاد حذف فیزیکی ابومسلم را داد، اما سفاح گفته بود در این صورت، با یاران او چه باید کرد. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۱، ۴۶۷۸) ولی سرانجام عباسیان بر آن شدند کارگزار قابل خود را از پیش رو بردارند. مرگ ابومسلم هزینه بیشتری برای خلافت عباسی در پی داشت. مدتی نگذشت که به خونخواهی وی، چندین قیام در گوشه و کنار سرزمینهای اسلامی بروز کرد و موجب نگرانی فزاینده خلفا را فراهم ساخت. چهره سازی از شخصیت و کارنامه ابومسلم، تا بدان حد که وی را فراتر از قهرمانی ملی و تا مرتبه الوهیت و نامیرایی تصویر کردند (یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۵) سبب شده بود تا برخی مدعیان قدرت نیز، به بهانه خونخواهی ابومسلم، علم طغیان برافرازند. به باور نگارندگان، شیوه قتل

ناجوانمردانه ابومسلم و بازتاب سزای خدمات او توسط عباسیان در افکار ایرانیان، در انگیزش جریان خونخواهی او و نگارش ابومسلم نامه ها بی تاثیر نبوده است. اولین خونخواه، سنباد بود که در سال ۱۳۷ هـ ق قیامش به سختی سرکوب شد. گرایش سنباد به دیانت زرتشتی و به ویژه تهدید او به هدم خانه کعبه (یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۶۸) در برانگیزش مردمان علیه او نقش داشت، هرچند شمار کثیر طرفداران وی را نیز نمی توان از نظر دور داشت.

در ماوراءالنهر نیز شورشی با نام ابومسلم صورت گرفت که در راس آن فردی به نام اسحق بود که او را ترک لقب داده بودند. اسحق که بعضی وی را از نسل زید بن علی و مدعی امامت پنداشته اند، (نک: صدیقی، ۱۳۷۲: ۱۸۸) ظاهراً مردی بود عامی از یاران ابومسلم که به دلیل سکونت در مناطق ترک نشین به اسحق ترک شهرت یافته بود. اکثر مورخان کوشیده اند سنباد و اسحق را دارای تمایلات خرمدینی و مزدکی معرفی کنند، اما بدیهی است که پیروی جماعات غیرمسلمان از قیام کنندگان محلی، نزد تاریخنگاران مسلمان به معنای ارتباط زرتشتیان و مخالفان خلافت تلقی می شده است. همانند سنباد، اسحق نیز مدعی شد ابومسلم کشته نشده، بلکه به معراج رفته و بازخواهد گشت. با چنین ادعا که در بین زرتشتیان و ترکان فرارود، سابقه و اعتباری داشت، قیام اسحق موجد بحران شد تا سرانجام در ۱۴۰ هـ ق توسط ابوداود والی خراسان در هم شکست.

نکته شایان توجه آن که، به زعم نگارندگان، تهدیدات دوستانداران ابومسلم به مراتب از تهدید دیگر گروههای معارض برای کیان خلافت عباسی، افزون تر بود. چرا که هواخواهان خراسانی آن سردار نامور را به گرد مدعیان مجتمع ساخته و نفوذ سیاسی- معنوی خلفای مسلمان در این ناحیه مهم و سوق الجیشی را به خطر می انداخت. شاید این دلیلی باشد برای اعمال خشونت بیشتر از سوی بغداد، با این گروه از

معارضان که نسبت به دیگر افراد و مخالفان خلافت از کثرت و انگیزه قوی تری برخوردار بودند و خلفا را به ناسپاسی در حق اهل خراسان متهم می کردند...

۴- والیان خودسر

در سال ۱۴۰ هجری ابوداود در نبرد با سپیدجامگان یا شورش سربازانش کشته شد و منصور «عهد ولایت خراسان، مر عبدالجبار بن عبدالرحمن را داد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۷۳). این حاکم با رویه ای خشن به سرکوب مخالفان خلیفه اقدام کرد و با کشتن کارگزار بخارا و اخذ خراج از مردم فرارود، کوشید نظر خلیفه را جلب کند. (طبری، ۱۳۶۲: ج ۱۱/۴۷۲۴-۴۷۲۳). اما چون بر ثروت و اقتدارش افزوده شد، از اطاعت خلیفه سرپیچید و علم طغیان برافراشت. پس، منصور فرزندش مهدی را با عنوان ولایتداری خراسان با سپاهی به مقابله او فرستاد که در نزدیکی مرو موفق به شکست عبدالجبار شد (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۸۰).

با یادآوری این نکته که در باره نام و دوره امارت والیان خراسان از حدود ۱۴۲ هجری، در منابع ابهاماتی وجود دارد، از توصیف اقدامات والیان خراسان و فرارود اجتناب کرده و به این نکته می پردازیم که ظاهراً، نگرانی خلیفه از خودسری والیان خراسان، باعث شد تا مبنای یک سنت شرقی، یعنی ولایت دادن فرزند ارشد بر حکومت ولایات مرزی و مهم مدنظر خلیفه قرار گیرد. لذا، منصور فرزندش مهدی را به عنوان والی مناطق شرق خلافت اسلامی برگزید و مهدی، به نیابت از خود امرایی در رأس امور خراسان و فرارود گمارد (یحیایی و گنجی هرسینی، ۱۳۹۷: ۱۲۱). اما مدتی نگذشت که مهدی به منصب ولایتعهدی انتخاب شد و به بغداد بازگشت (یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۲/ ۳۶۱-۳۶۰). شاید اگر این سیاست استمرار می یافت، تداوم قدرت خلافت در مناطقی چون خراسان یا آذربایجان بیشتر تضمین می شد. لیکن عباسیان نتوانستند مساله تثبیت ولایتعهدی را جا بیندازند و در نتیجه با بحران های مکرر روبرو شدند.

در سال ۱۵۸ هـ.ق، خلیفه المهدی، با فرستادن عهد نزد حمید بن قحطبه، ولایت او بر خراسان را تأیید کرد و حمید تا زمان مرگ با اقتدار حکم راند و توانست تا حد زیادی جلوی سرایت شورش سپیدجامگان به زعامت مقنع به نواحی دیگر را بگیرد. کمی بعد، والی محلی بخارا بنیات بن طغشاده برای کسب استقلال از جنبش سپیدجامگان حمایت کرد ولی: «... بنیات... از دور سواران دید که می آمدند به تعجیل. دانست به فراست که اینها از خلیفه اند. در تدارک آن بود که رسیدند، و هیچ سخن نگفتند و شمشیرها کشیدند و سر وی را برداشتند و این در سال ۱۶۶ بود (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۴-۱۶). با مرگ بنیات که واپسین بخاراخداه بود، (فرای، ۱۳۴۸: ۴۵-۴۴). سلطه حکام عباسی بر خراسان بزرگ و فرارود کامل تر شد.

یکی دیگر از شورشهای بحران آفرین، شورش رافع بن لیث سردار هارون الرشید بود که در ۱۹۰ هـ.ق آغاز شد و ظاهراً اغراض شخصی یا تحریکات دیگر سیاسیون، (طبری، ۱۳۶۲: ج ۱۲/۵۳۴۰-۵۳۳۹؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۴۳۶) در پس پرده این شورش قرار داشت. اما در واقع، رفتار ظالمانه والی خراسان علی بن عیسی بن ماهان (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۳۲)، دلیل بروز این طغیان بود. درخواست کمک اهالی نخشب از رافع، سبب شد تا رافع با مساعدت فرمانروای چاچ و جماعتی از مزدوران ترک، پرچم استقلال برافرازند. اتحاد این چند گروه، که شامل اعراب، ترکان و اهالی بومی می شد، چنان هراسی متوجه خلافت کرد که هارون، دستور عزل و مجازات علی بن عیسی را صادر کرد و کوشید با نامه هایی مردم ماوراءالنهر را به مصالحه فراخواند (طبری، ۱۳۶۲: ج ۱۲/۵۳۵۸-۵۳۵۶). اما دامنه شورش چنان بالا گرفته بود که این اقدامات جواب نداد و خلیفه خود وارد معرکه شد. از آن جا که حکام متمرّد، بیشتر به نیروی غیرمردمی متکی بودند، تقابل قوای خلیفه با آنها، جنبه برقراری امنیت و آرامش پیدا کرده و دست عباسیان را در سرکوب این نوع از شورشها باز می گذاشت.

۵- شورشیان دگراندیش :

در دوران خلافت مهدی ناحیه شمالی خراسان بزرگ کانون شورش های عظیمی بود که خلافت عباسی را با مشکل جدی روبرو ساخت. از جمله شورش یوسف برم از بستگان قبیله ثقیف که در بخارا با مدعای امر به معروف خروج کرد و با حاکم بخارا وارد جنگ شد. مدت زمان کوتاهی، قوای یوسف بر شهرهای پوشنگ، مروالرو و طالقان مسلط شد و از حمایت مردمان سغد و فرغانه هم برخوردار گشت. خلیفه، یزید بن مزید شیبانی را به جنگ او روانه ساخت و چون مزید پرچمی برافراشت و اعلام کرد هر کس زیر این پرچم گرد آید در امان خواهد بود، بسیاری از یاران یوسف تسلیم شدند و خود او نیز اسیر شد. (یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۲/۳۹۸-۳۹۷). درباره جنبش یوسف البرم، جز آن نمی توان گفت که شعار و هدف آن، در پیوست با افکار فرقه حروری خوارج بوده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۸۰-۲۷۹) و تقابل امرای بلخ با وی، نشان از عدم پذیرش تفکرات تندروانه خوارج از سوی نخبگان محلی داشته است و با کم رغبتی اهالی فرارود به تشیع برابری می کرد.

اما قیام مهم دیگری که هم زمان با قیام یوسف البرم بود، قیام سپیدجامگان به زعامت المقنع بود. شورشی که به نوشته طبری در سال ۱۶۱ هـ ق آغاز شد (طبری، ۱۳۶۲: ج ۱۲/۵۱۰)، ولی در حقیقت، دو سال زودتر رخ داد. هاشم بن حکیم معروف به مقنع از اهالی مرو و از سرداران سابق ابومسلم که تاریخنگاران تلاش داشتند تا مدعای رسالت و الوهیت را به او متصل کنند، علاوه بر نرشخی، که معتقد است مقنع دعوی خدایی داشته (نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۱-۸۹). نویسنده زین الاخبار هم از او چنین یاد کرده است: «... علم سپید کرد و این مقنع مردی یک چشم بود و به مرو گزاری کردی و حکیم نام بود و اول که بیرون آمد، دعوی پیغمبری کرد، آخر به خدائی دعوی کرد و مردمان را بندگی خواندی و خویشان را روی پوشی کرده بود از زر، و آن پیش روی داشتی، تا کس روی او ندیدی، از بس کریمه لقا بود» (گردیزی، ۱۳۶۳:

۲۷۸). نکته قابل تامل اینکه تعابیر مورخان مسلمان در باره مدعای مقنع و یا توصیف او به زشت روئی (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۲۹۹ و نرشخی، ۱۳۶۳: ۹۱-۸۹)، نفرت مورخان از وی را نشان می دهد و ممکن است داستان زشتی چهره او واقعی نبوده نباشد.

ظاهراً اعتقاد مقنع به تناسخ و اینکه مدعی بود خداوند ابتدا به صورت آدم درآمده و سپس به صورت نوح و ابراهیم و عیسی و موسی و محمد (ص) تا به ابومسلم رسیده و آخر به صورت وی درآمد (نرشخی، ۹۲-۹۱). از منظر مورخان، مذموم بود. هرچند، چنانکه صدیقی خاطر نشان ساخته: «کیفیت حیات باطنی او روشن نیست و آراء و عقاید او را بدرستی و تفصیل نمی شناسیم» (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۰۷) با این وجود، شاید بتوان قائل بودن مقنع به تناسخ ارواح را دلیلی بر رواج بودیسم در فرارود دانست. آئینی که در میان بخشهای از اقشار فرادست رائج بود و بر همین مدعا میتوان پیوستن ابن طغشاده والی بخارا به سپید جامگان را هم تحلیل کرد.

گرچه دامنه شورش سپیدجامگان به دلیل تدبیر حمید بن قحطبه به خراسان کشیده نشد، اما استقرار مقنع در سرزمین کش، بر تحکیم قدرت و معروفیت او افزود، تا جایی که هراس شدیدی بر جامعه غلبه کرد که در متون آن عصر بازتاب دارد: «... و کفر آشکار کردند و این فتنه عظیم شد، و بلا بر مسلمانان سخت شد، کاروان ها می زدند و دیه ها غارت می کردند، بسیار خرابی می کردند» (نرشخی، ۹۳-۹۴). توسعه این قیام، باعث شد تا خلیفه المهدی، شخصاً برای سرکوب به خراسان لشکر کشد و از نیشابور، سپاهسانی به دفع سپیدجامگان اعزام کند. در مقابل، مقنع نیز، ترکان را با خود همراه ساخت و به ادعای نرشخی، وقتی «خون و مال مسلمانان را بر ایشان مباح گردانید» (همان ماخذ)، بر قدرت خود افزود. نیروهای اعزامی خلیفه تا ماه ها نتوانستند در برابر سپیدجامگان کاری کنند و مدتی نیز بین آنها، پیمان آتش بس برقرار شد تا آنکه قشون خلیفه، قلعه مقنع را محاصره کرد و شد آن چه در کتابها آمده،

یعنی خودکشی مقنع (طبری، ۱۳۶۲: ج ۵۱۰۱/۱۲ و نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۰۳-۱۰۱). بدین ترتیب قیامی که حدود چهار سال یا حتی به روایتی، چهارده سال (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۷۳) طول کشیده و توان خلافت را متزلزل ساخته بود، به پایان رسید. اقوال مختلف منابع تاریخی از مدت زمان جنبش سپیدجامگان، میتواند بدین علت باشد که حتی پس از انتحار مقنع، شورشهای پراکنده پیروان او تا سالها ادامه داشت و خاطره این جنبش در یاد اهالی ماوراءالنهر باقی ماند. شاهد این مدعا آنکه نویسندگان ادوار بعد، از وجود کیش سپیدجامگان در برخی قراء ماورالنهر (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۳۴۱) و یا باقی ماندن هواخواهان مقنع و تظاهر آنها به مسلمانی (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۷۳) صحبت کرده اند.

از جنبه تحلیل قیام سپیدجامگان، برخی محققان آن را واکنش ایرانیان در مقابل احراز خلافت توسط عباسیان دانسته و معتقدند این قیام بعدها در قالب جنبش سرخ جامگان ادامه یافت (اشپولر، ۱۳۷۹: ۳۶۳). اما از آنجا که شاید عامل اصلی جنبش مذکور، بهره گیری از فضای اعتراض به قتل ابومسلم بود، بتوان این جنبش را مبین تمایل اهل ماوراءالنهر به استقلال نیز دانست.

۶- اقوام ترک تبار

چنانکه بارتولد تاکید دارد، بیشترین اطلاعات ما از احوال ترکان در اوایل اسلام، بیشتر از منابع جغرافیایی حاصل میشود تا منابع تاریخی (بارتولد، ۱۳۷۶: ۷۵) جغرافیدانان مسلمان بخشهای شرقی خراسان بزرگ را با حضور اقوام ترک، تعیین حدود کرده اند. از جمله اینکه بیشتر ثغور ماوراءالنهر جایگاه استقرار ترکان غیرمسلمان بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۷). درحقیقت، مناطق اطراف آمودریا یا جیحون، به عنوان نواحی سکونتگاهی ترکان شناخته می شد. برهمان وجهی که از دوره ساسانی، آمویه به عنوان سرحد جهان ایران و ترکان به شمار می رفت و برخوردهای چندی میان ایرانیان و عشایر ترک شکل گرفته بود که میراث آن به خلفای اسلام رسید. چون

ترکان درصدد بودند با بروز اغتشاش در فرارود، به شهرها و روستاهای آبادان و ثروتمند خراسان بزرگ یورش برند، امکان اتحاد امرای خودسر محلی با ترکان وجود داشت. چنانکه المقنع با دادن مجوز غارت به ترکان، سیادت خلیفه را به چالش کشیده بود. لذا، المهدی پس از دفع المقنع، کوشید تا حکام متنفذی چون: شاه سغد، شاه فرغانه، افشین والی اشروسنه و شماری از خانهای ترک ماوراءسیحون را به بیعت با خلافت راضی سازد (یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۳۹۸/۲).

در سال ۱۷۵ هـ ق هارون الرشید با اعطای امارت خراسان به غطریف بن عطاء (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵۲۴۰/۱۲) او را مامور بیرون راندن خوانین ترک از بخارا نمود. این امر نشاندهنده اهمیت مناطق شهری و پروتق برای خلافت بود. حتی غطریف، شاید به امر خلیفه، به ضرب سکه اقدام کرد تا تجارت نواحی شرقی و مرزی با نقصان روبرو نشود. در نوبتی دیگر، هارون به فضل بن یحیی برمکی، والی خراسان ماموریت داد تا شاه اشروسنه را مطیع سازد و همزمان، فضل با خاقان ترک وارد جنگ شد و اموالش را به غنیمت گرفت (یعقوبی، ۱۳۶۶: ج ۴۱۲/۲). علاوه بر این، هارون که به اهمیت مناطق شمالشرقی واقف بود، در سال ۱۸۹ هـ ق، متعاقب انتصاب ابن ماهان به استانداری خراسان، رافع بن لیث و نصر بن سیار را نیز همراه او فرستاد تا خراسان بزرگ را آرام سازند. اما رویه نابخردانه و ستمگرانه علی بن عیسی در خراسان، نه تنها باعث آرامش و ثبات نشد که به شورش رافع بن لیث نیز منجر گردید (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۳۲). هرچند، خلیفه برای رفع بحران، هرثمه بن أعین را مامور ساخت تا علی را بند برنهد و روانه بغداد سازد؛ اما دامنه شورش رافع و میزان نارضایتی اهالی بالا گرفته بود و چون نتیجه حاصل نشد، شخص خلیفه، راهی میدان شد.

همراهی ترکان در شورشهای متنفذینی چون: امیر اشروسنه یا رافع و...، گواه آن بود که ترکان چادرنشین یا خانات ترک، از فرصت مساعد برای نقش آفرینی در فرارود

و حتی دست اندازی به خراسان استفاده میکردند. ترکان قرلق و غز در سال ۱۹۴ ق، در کنار لشکری از مردم چاچ، فرغانه، خجند، اشروسنه و بخارا، خوارزم، ختل، تخارستان، سغد و..، تحت فرماندهی رافع بن لیث با سپاه خلیفه جنگیدند تا آنکه سرکوب خشونت بار نیروهای خلیفه، باعث انتظام امور شد (پرگاری، ۱۳۸۱: ۹۰-۸۹) البته نباید از نظر دور داشت که همراهی مردم محلی با رافع، به دلیل انزجار از دستگاه حاکمیتی بود و حضور ترکان در این شورش (یعقوبی، ۱۳۳۶: ج ۲/۴۵۰) به دلیل خودسری ترکان بود که مایل نبودند از فرمانداری قدرتمند چون ابن ماهان تبعیت نمایند.

به تدریج، ترکان که مفهوم جهاد و غزا در اسلام را با روحیات جنگاوری و غنیمت جوئی منطبق می دیدند، به اسلام گرایش یافته و جذب فرهنگ ایرانی-اسلامی شدند. در همانحال، روحیه رزمجویانه ترکان را نمیتوان تنها عامل گروش به اسلام دانست؛ بلکه ارتباط آنها با مناطق شهری و ورود به مناسبات سرمایه داری و تبادلات تجاری را نیز می باید لحاظ کرد. چنانکه در نتیجه فعالیت تجار سغدی در بین ترکهای کوچگرد، بسیاری از ترکان به اسلام گرویدند (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱/ ۱۰۹) به علاوه، در این دگردیسی دینی، نقش عرفا و متصوفه را هم نباید نادیده انگاشت.

سیاست برخی از خلفا و امیران نیز در راستای ایجاد ثبات و آرامش در خراسان بزرگ به اسلام پذیری ترکان و سپس، کاهش منازعات منطقه ای کمک می کرد. چنانکه به زعم نگارندگان، رویه مامون در تعامل با امرا و خراسانیان و اهل ماوراءالنهر، به مثابه پیش زمینه ای برای وارد ساختن عناصر ناراضی به مشارکت سیاسی-اجتماعی در بخش شرقی خلافت می بود. دستور مامون برای سرکوب مخالفان سرسختی که سر طاعت و مسلمانی نداشتند و نیز تعیین مقرری برای افرادی که مایل به ثبت نامشان در دیوان بودند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۶۰۰-۵۹۹)، یکی از نمونه های رفتار معقولانه خلافت با اتباع خود در ثغور اسلام و مناطق استراتژیک قلمروی خلافت بود. رویه ای که

بتدریج باعث اشاعه اسلام در شمالشرق و تثبیت حکومت اسلامی در آن حدود گردید. این سیاست خردمندانه، تبدیل تهدید به فرصت و چرخشی مهم در تعامل حکام مسلمان با عشایر غیرمسلمانی بود که می توانستند تهدیدی جدی برای ثغور دارالاسلام باشند، اما خود به مدافعان مرزها تبدیل شدند.

نتیجه گیری

زمانی که سرداران اموی با فتح سریع سرزمینهای پهناور شمال شرقی ایران و پیشروی به مرکز آسیا، زمینه اتصال خراسان به فرارود را فراهم کردند، در واقع، منضم کردن شهرهای آبادان و ثروتمندی چون: نیشابور، مرو، بخارا و سمرقند، سبب نگاه ویژه خلیفگان عرب به مناطق شمال شرق ایران شد و از این رو، تا پایان خلافت امویان، برجسته ترین رویه سیاسی والیان خراسان، حفظ فتوحات و تثبیت سرحدات بود و چندان توجهی به استقرار اسلام و برقراری نفوذ سیاسی و فرهنگی در این سرزمینها نشد. اما با برآمدن عباسیان، گرچه در آغاز سیاست پیشین خلفای دمشق در جهت مطیع ساختن مردمان خراسان و ماوراءالنهر دنبال شد، لیکن بروز قیامهای مردمی و شورشهای محلی، همراه با تهدیدات ناشی از خودسری حکام نواحی و دست درازی چینی ها و ترکان به ثغور اسلام، عباسیان را متوجه ضرورت تغییر رویه درقبال بحرانهای منطقه ای ساخت. برخلاف امویان که می کوشیدند از وجود اختلافات داخلی برای تفرقه افکنی و تحریک مجادلات قومی بهره گیرند، عباسیان، به پشتوانه مدیریت وزیران ایرانی، از برانگیختن گروههای اجتماعی-مذهبی اجتناب ورزیدند. زیرا چنین سیاستی، میتواند به نابسامانی اقتصاد تجاری و کاهش درآمدهای دولتی و گسست ارتباطات بین المللی منجر شود. خراسان و فرارود، به عنوان دروازه ورودی تجارت ابریشم به دارالاسلام، مکان استقرار شهرهای معمور و اقوام فعال در عرصه بازرگانی، وجه ژئوپلیتیکی در پیوست با چین و آسیا و اعتبار دیرینه در حوزه تمدنی و فرهنگی ایران زمین، اهمیت زیادی برای خلافت داشت.

ثبات حاکمیت در اینجا ضامن اعتبار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خلافت اسلامی بود.

ارتباط دوسویه خراسان و ماوراءالنهر، از نظر کارگزاران خلافت به دور نبود. گرچه، اولویت اصلی سیاست بنی عباس، سرکوب شورشهای فردی یا جنبشهای مردمی بود، اما دریافتند که ثبات یا بی ثباتی خراسان و ماوراءالنهر با یکدیگر در ارتباط است. اعتراض سنباد در خراسان و المقنع در ماوراءالنهر نسبت به قتل ابومسلم، این حقیقت را برای خلیفگان بغداد روشن ساخت. از طرفی، دریافته بودند که منقاد کردن فرارود بدون حمایت اهل خراسان، امکان پذیر نیست. شاید جو محافظه کارانه خراسان، نسبت به فضای ملوک الطوائفی ماوراءالنهر نیز، از چشم آنها به دور نبوده است.

اما عباسیان سرانجام دریافتند که رویه نظامی و برخورد با بحرانهای فزاینده در خراسان و فرارود به فرجام دلخواه منجر نخواهد شد. بدین خاطر، با واگذاری حق حاکمیت به بزرگان خراسان بزرگ، همچون منصب دادن هارون به آل سامان و ولایت بخشی مامون به آل طاهر، با استقلال آن نواحی موافقت کردند. فرایند اسلام پذیری ترکان و مصالحه جوئی دهگانان نیز، خلفا را بر این تصمیم خردمندانه مصمم تر ساخت. در نتیجه؛ مشخص می گردد که هر چند خلفای نخستین و مقتدر عباسی در مصاف با مخالفان مذهب یا شورشیان داعیه خواه و متجاوزین خارجی در خراسان بزرگ، موفقیت کسب کردند، لیکن، در یک فرایند آزمایشی، از تقابل با گروههای معارض و جناح های مخالف، به ناکارآمدی توان اداره این جامعه موزاییکی و متنوع الحالات پی بردند و خراسان را به خراسانیان سپردند.

منابع:

- ابن اثیر، عزالدین علی. (۱۳۷۳)، تاریخ کامل، ترجمه سید حسین روحانی، ج ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۹، تهران: اساطیر.
- ابن حوقل، محمد. (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورهِ الارض)، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، چ ۲
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله. (۱۳۷۰)، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: مترجم.
- ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد. (۱۳۴۹)، مختصر البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگی ایران.
- اشپولر، برتولد. (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، ۲ جلد، تهران: علمی و فرهنگی، چ دوم.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، چ سوم.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷)، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیادفرهنگ ایران
- بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ، (۱۳۵۸)، گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر، .
- ، (۱۳۶۶)، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج اول، تهران: آگاه، چ دوم.
- ، (۱۳۷۶). تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: امیرکبیر، چ سوم.

- پرگاری، صالح. (۱۳۸۱)، روند قدرت گیری ترکان در تاریخ ایران، در: پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۴: ۲۴۷-۲۷۰.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۱)، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، تهران: خیام،
- تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۶۱)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیر کبیر، چ چهارم.
- جان اوف، ا. ر. محمد. (۱۳۷۶)، اقتصاد و نظام در آسیای مرکزی در دوره کوشانی، در کتاب: تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی (بخش دوم از جلد دوم)، ترجمه صادق ملک شهمیرزادی، یونسکو، تهران، وزارت امور خارجه.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. (۱۳۶۸)، اشکال العالم، ترجمه عبدالسلام کاتب، تصحیح فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی.
- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۶۳)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران: دنیای کتاب، چ دوم.
- مجهول المؤلف، (۱۳۷۲) حدود العالم من المشرق الی المغرب، ترجمه میرحسین شاه، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء.
- ذیل، التون. (۱۳۶۱)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی،
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۶۴)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رنجبر، احمد. (۱۳۶۳)، خراسان بزرگ، تهران: امیرکبیر.
- رید، استرون. (۱۳۷۵)، راههای ابریشم و ادویه، ترجمه عباس ملکی، تهران: فرهنگ اسلامی.
- زرین کوب، عبد الحسین. (۱۳۷۸)، دو قرن سکوت، تهران: سخن، چ دهم.
- زیدان، جرجی. (۱۳۵۶)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیر کبیر،

- شجاعی مهر، حسن، (۱۳۹۶) درآمدی بر تاریخ اسلام در فرارود از آغاز تا برآمدن ترکان ، تهران: نگارستان اندیشه.
- صدیقی، غلامحسین، (۱۳۷۲) جنبشهای دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری، تهران: پاژنگ.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲)، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، تهران اساطیر، چاپ دوم. فرامکین، گرگوار. (۱۳۷۲) باستانشناسی در آسیای مرکزی، ترجمه صادق ملک شهمیرزادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۴۸)، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ، (۱۳۵۸)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا ، تهران: سروش، چ دوم.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک . (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی ، تهران: دنیای کتاب.
- گیب، هامیلتون الکساندر، (۱۳۳۷)، فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه حسین احمدی پور، تبریز : اختر شمال.
- لسترنج، گی. (۱۳۷۳)، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، چ چهارم.
- لمبتن. آن کاترین. (۱۳۶۲). مالک و زارع در ایران؛ ترجمه منوچهر امیری ، تهران : علمی و فرهنگی، چ ۳ .
- مستوفی قزوینی، حمد الله بن ابی بکر بن احمد (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، تصحیح ع. نوائی، تهران: دنیای کتاب، .
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۴۹)، التنبيه و الاشراف ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ دوم.

----- (۱۳۸۲)، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، چ هفتم.

مشکور، محمدجواد. (۱۳۷۱)، **جغرافیای تاریخی ایران باستان**، تهران: دنیای کتاب، معین، محمد. (۱۳۶۴)، **فرهنگ فارسی**، ج ۵، تهران: امیرکبیر، چ هفتم.

مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱)، **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه علیتقی منزوی، ج ۲ و ۱، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۳)، **تاریخ بخارا**، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، به تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران: توس، چ دوم.

یحیایی، علی و گنجی هرسینی، اعظم (۱۳۹۷) **والیان عباسی و تحولات سیاسی زمان آنها** از روی کار آمدن عباسیان تا برآمدن طاهریان، در: **تاریخ پژوهی**، شماره ۷۴، پاییز: ۱۱۷-

۱۴۸

یعقوبی، احمد بن ابن واضح، (۱۳۵۶)، **البلدان**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

----- (۱۳۶۶)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲ و ۱، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۸، **ابومسلم سردار خراسان**، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

Crisis in Greater Khorasan

The challenge of the Abbasid caliphate and its opponents

zohre alipoor aval, mohammadali alizadeh, mohammadnabi Salim

Abstract

The security of Greater Khorasan, as a region of strategic and effective in the administration of the territories of the Eastern Caliphate, could never be ignored by the Abbasid caliphs. The connection of this area with Transoxiana or beyond the river and the presence of prosperous cities, commercial streets and fertile lands reminded the caliphs of the need to consider a serious and expensive policy for the administration of Khorasan. But the continuous unrest and the lack of comprehensive management in this region not only had an impact on the reduction of the caliphate's income, but also had a direct effect on the creation of chaos in the Transoxiana region and the escalation of the political crisis. Based on the descriptive-analytical method, the current research tries to answer the question that in the first period of the Abbasid caliphate, how did the main opposition groups in Greater Khorasan help to create a crisis and prevent the lasting power of the caliphs? The results of the findings indicate that in the first period of the Abbasid caliphate, despite the caliphs benefiting from military authority, due to the multitude of internal and external opponents and successive changes in the balance of power, it was not possible to establish stable stability. After the murder of Abu Muslim, the conflict between the caliphs and six opposing groups added to the scope of political and social crises in Greater Khorasan, and until the rise of the Tahirids and Samanids, it prevented the consolidation of the central power and limited the mobility of the Turks.

Keywords: Khorasan, Abbasid Caliphate, Transoxiana, Opponents, 2-3th Cents A.H